

نقدی بر تحلیل دکتر عبدالله ناصری از زمینه‌ها و ریشه‌های شکل‌گیری جنگ تحمیلی عراق علیه ایران

# کینه شخصی یا مقابله با انقلاب؟

**گروه سیاست/** پس از انتشار مصاحبه دکتر عبدالله ناصری در کانال شخصی، به‌دلیل موضوعات مناقشه‌آمیزی که طرح شده است، جناب آقای شیخ الاسلامی پاسخی را تهیه و برای انتشار ارسال کرده است که در دو بخش منتشر خواهد شد. مسأله قابل توجه این است که پیش از این، نقد جنگ از سوی اپوزیسیون صورت می‌گرفت و سپس به پرسش‌های فراگیر در جامعه و مناقشه ارتش و سپاه درباره عملکرد سازمانی در جنگ تبدیل می‌شد. به این اعتبار نقد دکتر ناصری به‌دلیل سابقه و مسئولیت‌هایی که داشته و در مصاحبه به آن اشاره کرده‌اند، بیانگر توسعه دامنه انتقاد از جنگ از نظر مفهوم و موضوع در درون ساختار و آشکار سازی آن در مقایسه با گذشته به‌شمار می‌آید.

▀ **بهادالدین شیخ‌الاسلامی**  
پژوهشگر

اخیراً تحلیلی از جناب دکتر عبدالله ناصری (استاد سابق دانشگاه الزهراء و رئیس اسبق خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران «ایرنا») در کانال شخصی ایشان درباره جنگ ایران و عراق منتشر شده که مضمّن اظهارات درست و نادرستی است.

وی جنگ رژیم صدام با ایران را نشأت‌گرفته از انتقام‌گری شخصی دو طرف (صدام و امام) دانسته و البته کفه سنگین اتهامش را متوجه امام خمینی کرده است! در آغاز جناب ناصری درباره اصل جنگ نظراتی را به نقل از صاحبزنان خارجی و نیز براساس نظر خودشان مطرح می‌کنند که خارج از موضوع بحث ماست.

▀ **پاسخ به نظرات عبدالله ناصری**  
موضوع اصلی نقد ما بر نظر او درباره علت تجاوز رژیم صدام به ایران و خلاصه کردن آن در «انتقام‌گیری تاریخی» و «کینه شخصی» امام خمینی از صدام و صدام از امام است! ناصری در این تحلیل تمام شواهد و دلایل و اسناد و حتی مناسبات جهانی در آن عصر را نادیده می‌گیرد و بر نظر شخصی خود که مبتنی بر هیچ اطلاعاتی نیست (جز نیت‌خوانی و غیب‌گویی) تأکید می‌کند تا دیدگاه غلط خود را پیش ببرد. وی می‌نویسد: «صدام با توجه به اکثریت شیعه در عراق، واقعا نگران وقوع انقلابی شیعی- مثل ایران- بود. ضمناً کینه ای دو رهبر دو کشور نسبت به یکدیگر، از نظر روانشناسی تاریخی مهم بود ولی متأسفانه در تحلیل تاریخ جنگ ایران و عراق نادیده گرفته شده است.» در پاسخ به آقای ناصری باید گفت‌ بله؛ احتمالاً صدام از وقوع یک انقلاب شیعی نگران بوده است و احتمالاً هم صدام و امام از یکدیگر کینه داشته‌اند، اما این چه ربطی به شروع جنگ میان دو کشور دارد؟! ناصری توضیح نمی‌دهد که بر اساس کدام شواهد و دلایل صدام از وقوع یک انقلاب شیعی می‌ترسیده؟ مگر تنها براساس حدس و گمان می‌توان به علت وقوع یک جنگ پرداخت؟ ضمن اینکه او معلوم نمی‌کند براساس کدام شواهد امام و صدام از یکدیگر کینه داشته‌اند؟ در این مهم تنها با یک نیت‌خوانی بدون شاهد و دلیل مواجهیم.

در این تحلیل در واقع بیشتر شخص امام متهم به جنگ‌افروزی و شروع جنگ با صدام آن هم براساس انتقام‌گیری شده است، در آنجا که می‌نویسد زمانی که رهبر جمهوری اسلامی برای خود «رسالت فراملی» قائل شد و ارتشیان عراق را به شورش علیه صدام فراخواند! ناصری توجه نداشته (یا تعمداً نادیده گرفته) که در آن زمان ایران درگیر بحران‌های ناشی از انقلاب و فروپاشی رژیم پهلوی و ده‌ها توطئه و شورش مسلحانه در نقاط مختلف کشور بود و اصولاً امکان شروع کردن جنگ با کشوری در نداشت. ضمن اینکه همان زمان به‌دلیل ده‌ها سند و شاهد و امروزه بنا به اعتراف رجال عراق و حتی مقامات سازمان ملل و همچنین آمریکا و اروپا، این صدام بود که جنگ را آغاز کرد و امام خمینی هم تا وقتی رژیم صدام به تحركات نظامی دست نزده بود، هیچگونه دعوتی از ارتشیان عراق برای شورش نکرد.

اگر جناب ناصری به خود زحمت می‌داد و قدری به اسناد و شواهد مراجعه می‌کرد، درمی‌یافت که پس از اینکه صدام در تیرماه ۱۳۵۸ طی یک کودتا حسن‌البرک رئیس‌جمهور رژیم بعثی را کنار زد (همراه با قتل عام ۵۰۰ نفر از طرفداران البرک و به‌سبب مسموم کردن او) و بدون

یک فرصت طلایی رو به رو هستیم که ممکن است در هر صد سال یک بار چنین فرصتی دست دهد. می‌توانیم سر ایرانی‌ها را به سنگ بکوبیم و اهواز و محمره [خرمشهر] را آزاد کنیم!»! همچنین سرلشکر و فقی‌السامرایی مسئول اطلاعات ارتش صدام ضمن اعترافی مشابه می‌گوید: «رژیم عراق به این نتیجه رسیده بود که فرصت طلایی لازم برای رهایی از نفوذ ایران در عراق و زمینه‌های لازم برای باطل کردن معاهده ۱۹۷۵ میلادی الجزایر و بازگرداندن حاکمیت و سلطه کامل بر شط العرب، بر مبنای معاهده ۱۹۷۵ میلادی و تعدیل خط مرزی و پشتیبانی از عرب‌های اهواز به منظور شروع یک انقلاب و آزاد شدن از تابعیت ایران و برانگیختن آتش فتنه‌های قومی در بلوچستان و کردستان و آذربایجان به منظور سرنگونی رژیم جدید ایران و از هم پاشیدن دولت ایران فراهم شده است. این فرصت تاریخی برای صدام، قدم برداشتن در راهی بود که او را به رهبری کل منطقه سوق می‌داد.»

بنابراین ناصری که رهبران نظام و بخصوص شخص امام را متهم به عدم عقلاّیت در جنگ می‌کند- و متأسفانه همانند معاندان و بخصوص سلطنت‌طلبان امام با متهم به شروع جنگ براساس «انتقام‌گیری تاریخی» (۱؟) و کینه شخصی نسبت به صدام می‌کند- به شبه تحلیلی می‌پردازد که مبتنی بر هیچ اطلاعاتی جز خیال‌پردازی واهی و مغرضانه نیست چون تحلیل باید

مستند به اسناد و شواهد معتبر باشد؛ نه مطالب ساخته و پرداخته ذهنی. حتی متأسفانه ناصری ضمن پاسخ به سؤالی درباره اظهارات دکتر یزدی که روغنی را که به مرحوم دعایی (سفیر وقت ایران در عراق) نسبت داد، به جای پذیرفتن پاسخ ایشان، به صدور حکم دست می‌زند و اظهارات یزدی را درست و صحیح معرفی می‌کند و بعد هم ادعا می‌کند دعایی ناچار شد اظهارات یزدی را تکذیب کند. واقعاً جای تعجب دارد که ناصری بدون هیچ دلیلی اشتباه یزدی (با دروغ عمدی او) را می‌پذیرد و تکذیب دعایی را اجباری می‌داند. این رویکرد چیزی جز برخورد سیاسی یا انتقام‌گیری شخصی از رهبری انقلاب نمی‌تواند علت دیگری داشته باشد؛ چون او می‌توانست به ده‌ها منبعی که در این مورد وجود دارد، مراجعه کند.

▀ **انحراف در گفتار**

ناصری در ادامه با پاراfrات از تحلیل جنگ می‌گذارد و امام را متهم می‌کند که «برخلاف گفتمان ملی دوره انقلاب یا فاصله گفتمان جهانی را پیش گرفت» و همین رویکرد انحرافی باعث جنگ شد! سپس می‌افزاید: «لذا از این منظر بنده جنگ را مثبت می‌بینم؛ چون آغاز انحراف انقلاب وقتی نمایان شد که رهبران جمهوری اسلامی ایران برای خود رسالت جهانی قائل شدند!» یعنی اگر جنگ نبود، امام گفتمان فراملی را پیش می‌برد و خوشبختانه جنگ باعث شد تا ناچار در درون مرزها متوقف شود! به این اظهارات چه عنوانی می‌توان اطلاق کرد؟ آیا جز خصومت‌ورزی نامی می‌توان بر آن نهاد؟ در حالی که طرح این موضوع با ادعاهای قبل او تناقض هم دارد.

ناصری سپس تغییر «رویکرد داخلی» را به «رویکرد خارجی» باعث این می‌داند که بخش مهمی از اهل سنت که از نظر او با «انقلاب بهمم ۵۷ خوشحال بودند» برخی از سران آن نسبت به نیات و اهداف واقعی صدام اعتراقاتی کرده‌اند. به‌عنوان نمونه به اعتراف «صلاح عمرالعلی» از اعضای ارشد شورای رهبری حزب بعث که در سال ۱۳۵۸ نماینده رژیم عراق در سازمان ملل شد، اشاره می‌کنیم. وی با یادآوری دیدار دکتر ابراهیم یزدی وزیر امور خارجه وقت ایران با صدام در حاشیه اجلاس ششم کشورهای غیرمتعهد در هاوانا (کوبا) طی مصاحبه‌ای اظهار داشت، پس از انجام دیدار دو طرف، به صدام گفتم خوب شد مشکلات میان ما و ایران رفع گردید، اما: «صدام به من گفت: ببین صلاح! متوجه باش ما الان با



خبرنگاری در مقام مقصود

▀ **سخن پایانی**

در ادامه ناصری به این مسأله می‌پردازد که جنگ دو مرحله داشته است. اول آزادسازی خرمشهر و دوم پس از خرمشهر. وی در مرحله اول نقش ارتش را محوری می‌داند و لذا به همین دلیل «عقلاّیت» را در مدیریت جنگ در این دوره بیشتر می‌داند! در اینجا بازهم ناصری بر اساس ذهنیات خود حکم صادر می‌کند و واقعیات جنگ را در نظر نمی‌گیرد. واقعیت این است که ارتش به علت اینکه ساخته و پرداخته رژیم گذشته و مستشاران آمریکایی بود، پس از پیروزی انقلاب ضرورتاً در معرض تصفیه قرار گرفت و این مسأله ارتش را تضعیف کرد. بنابراین ارتش در این زمان نمی‌توانست نقش مؤثری در جلوگیری از تهاجم سراسری ارتش تا دندان مسلح رژیم صدام داشته باشد و لذا نیروهای رژیم بعثی توانستند بخش‌هایی از سرزمین‌های غربی کشور را- با وجود مقابله‌های نیروهای زمینی و هوایی ارتش- تحت اشغال خود درآورند. تنها بسیج مردمی (البته با پشتیبانی تسلیحاتی ارتش) توانست جلوی تهاجم گسترده عراق را بگیرد و ارتش بعثی با فداکاری نیروهای مقاومت داوطلب ایرانی متوقف شد. زمانی که بنی‌صدر رئیس‌جمهور ایران فرماندهی کل قوا را به دست آورد می‌خواست با کنار گذاشتن سپاه و بسیج و تنها به کمک همین ارتش، جنگ را پیش ببرد، هم بنا به دلایلی که گفته شد در هر مرحله شکست خورد و شاید به همین جهت هم برای جبران عدم موفقیت‌هایش رو به ایجاد بحران سیاسی آورد. تنها پس از سقوط بنی‌صدر بود که سپاه و ارتش با یکدیگر متحد شدند و کار جنگ را با موفقیت تا آزادی خرمشهر پیش بردند. اینکه ناصری بدون علم و بی‌انگیزه سیاسی فقط به نقش «بی‌تظیر ارتش» اشاره می‌کند و فداکاری نیروهای داوطلب و تدابیر فرماندهان سپاه را نادیده می‌گیرد، یا ناشی از عدم اطلاع اوست یا ناشی از اغراض سیاسی.

ادامه جنگ پس از آزادی خرمشهر هم با تصمیم اکثریت قریب به اتفاق سران کشور بود. در آن زمان ایران پیروز صحنه جنگ به‌شمار می‌آمد و رژیم صدام حاضر به پرداخت خسارت نبود و با حمایت قدرت‌های جهانی و همکاری رژیم‌های منطقه حاضر به عقب‌نشینی از دیگر نقاط کشور نمی‌شد و هر آن هم احتمال داشت مجدداً دست به تهاجمی دیگر بزند. بنابراین ایران چاره‌ای جز دست زدن به جنگ برای احقاق حقوق خود نداشت. اینگونه اظهارات همان‌طور که گفته شد هم بر اثر جهل نسبت به واقعیات است و هم ناشی از اغراض سیاسی.

در پایان بنا به سابقه دوستی برای جناب ناصری آرزوی سلامت جسمی و روحی دارم و امیدوارم نسبت به اصلاح نظرات غلط خود اقدام کند. والسلام علی من اتبع الهدی

می‌روند، اسلام را آن طوری که هست معرفی کنیم. اگر آن طوری که هست معرفی بشود، مورد قبول همه خواهد شد. بشر به فطرتش که یک فطرت سالم است، اگر یک چیزی را القا بکنند، روی فطرت سالم خودش قبول می‌کند و قدرتمندها از همین معنا می‌ترسند...» بنابراین معنی گفتمان فراملی کشورگشایی نبوده و نیست. ما حتی یک جمله از امام در تهدید دیگر ملل یا حتی دولت‌ها نمی‌توانیم بیابیم. امام خمینی دیگر کشورها را فقط نصیحت می‌کردند و هیچگاه تهدید به



در مورد اشغال سفارت آمریکا هم ناصری- همانند جنگ- اقدامات تجاوزگرانه آمریکا علیه انقلاب و نظام نوپای ایران را نادیده می‌گیرد و آن را فقط با صدور حکم (بدون دلیل) ضربه به هویت ایران معرفی می‌کند. در حالی که آمریکا بود که از همان آغاز پیروزی انقلاب شروع به توطئه علیه انقلاب و نظام کرد و درصدد سرنگونی آن برآمد. از کمک به تجزیه‌طلبان گرفته تا کمک مالی و تسلیحاتی و فکری به گروه‌هایی که درصدد سرنگونی نظام بودند (مثل همصدا با دشمنان خارجی «اتمی شدن کشور») را (که دلیل آن را توهم جاه‌طلبی معرفی می‌کند) از دیگر اقدامات ضربه‌زننده به ایران می‌داند. در جواب به ایشان باید اظهار داشت اولاً ایران هرگز نمی‌خواسته اتمی شود و لذا از همان آغاز برنامه هسته‌ای خود را با امضای پیمانی زیر نظر سازمان انرژی هسته‌ای جهانی بنا گذاشت. اینکه قدرت‌های بزرگ که از پیشرفت‌های ایران هراس داشتند و قدرتمند شدن ایران را برنمی‌تاییدند و لذا درصدد برآمدند با مراتب بیشتر از جنگ آمریکا در ایران و انقلاب را زیر پا گذاشت»؛ معرفی می‌کند و آن را «ضربه به هویت ایران و ایرانی» می‌داند! این نظر هم نشان از این دارد که ناصری امام را مقصر شروع جنگ می‌داند (و برخلاف نظر اولیه که صدام را هم در این تقصیر شریک می‌کرد) و لذا آن را ضربه به هویت ایرانی می‌نامد! وی باز هم مشخص نمی‌کند که چرا هم جنگ و هم تصرف سفارت آمریکا ضربه به «هویت ایرانی» بوده است؟ در حالی که حتی اگر

حمله نمی‌کردند.
▀ **ماجرای اشغال لانه جاسوسی آمریکا در تهران**

ناصری در ادامه افاضات خودمحرانه، اشغال سفارت آمریکا (با وجود نیت صادقانه) را «کنشی نابخردانه» که «به مراتب بیشتر از جنگ آرمان‌های ملی انقلاب را زیر پا گذاشت»؛ معرفی می‌کند و آن را «ضربه به هویت ایران و ایرانی» می‌داند! این نظر هم نشان از این دارد که ناصری امام را مقصر شروع جنگ می‌داند (و برخلاف نظر اولیه که صدام را هم در این تقصیر شریک می‌کرد) و لذا آن را ضربه به هویت ایرانی می‌نامد! وی باز هم مشخص نمی‌کند که چرا هم جنگ و هم تصرف سفارت آمریکا ضربه به «هویت ایرانی» بوده است؟ در حالی که حتی اگر

اسلامی ایران است، که لزوماً باید چنین توجهی صورت می‌گرفت. زیرا اولاً در همان شروع انقلاب مردم در تظاهرات خود شعارهای ضد خارجی و ضد امپریالیستی می‌دادند و چین و شوروی و آمریکا را به سبب حمایت از رژیم شاه «دشمنان خلق ما» معرفی می‌کردند. ثانیاً وقتی نظام تازه‌تأسیس جمهوری اسلامی مواجه با ده‌ها توطئه توسط قدرت‌های جهانی می‌شود، به چه سبب رهبری انقلاب نباید به تخطئه این توطئه‌ها بپردازد؟ آیا باید دست روی دست می‌گذاشت تا

”